

## اسلام و حقوق فطری

این موضوع در شماره اول « جلوه » بصورت مقاله تمام مورد بحث و تحقیق قرار گرفت و در نظر نبود که دنباله پیدا کند ولی بعضی از خوانندگان محترم توجه و علاقه مخصوصی نشان داده مکتبها و شفاها از نگارنده درخواست فرموده اند در اطراف حقوق فطری بخصوص مقایسه و تطبیق آن با حقوق اسلام شرح و توضیح بیشتری داده شود. با آنکه مقاله حقوقی دیگری در دست تحریر بود ناگزیر از درج آن صرفنظر و برعایت نظریه خوانندگان در زمینه تکمیل مقاله پیش بدو ضیعات زیر میبردازد:

در مقاله پیش شاید این نکته بظوهی روشن شده بود که حقوق فطری عبارت از اصول عام و تغییر ناپذیری است که با خلقت و فطرت بشر آمیخته و با تاریخ پیدایش او همراه بوده است.

اصولا اساس زندگی بشر و حق حیات هر فرد وابستگی ضروری و غیر قابل انفکاک با حقوق طبیعی دارد. زیرا انسان با یک سلسله احتیاجات حیاتی یا برمه وجود میکندارد. این احتیاجات از آغاز ولادت تا مرحله رشد و نمو کامل جسم و جان بتدریج ظاهر میگردد و طبعا بایستی موجبات ارضاء و تأمین آن از محیط خارج بعمل آید. قسمتی از این احتیاجات بویژه آنچه در بدو ولادت ظاهر میشود بکمک افعال انعکاسی و غریزی ارضاء و تأمین میشوند مثل احتیاج بهوا و غذا که سلسله احتیاجات حیاتی است و طفل از همان روز اول تولد باقتضای سازمان مخصوصی که در داخل بدن دارد اعمال تنفس و تهویه را بخودی خود انجام میدهد و همچنین بددهوش و استعداد خاصی که در فطرت او تدبیر شده با کمال مهارت از پستان مادر شیر مینوشد بدون آنکه در انجام عمل محتاج به تعلیم و تعلم و یا ابراز اراده از خود باشد.

همینکه انسان دوره طفولیت را گذراند و با بدرجه رشد گذاشت افعال غریزی بتدریج از تظاهرات طبیعی خود خارج و تحت تأثیر نیروی ادراک و اراده قرار میگیرند، در اینموقع است که امیال و شهوات و عواطف و احساسات نفسانی برورظاهر و باب جدیدی را در زندگی انسانی میگشایند.

امیال و مشتهیات نفسانی لازمه حیات و از ضروریات زندگی و جزو شئون هستی انسان است و اگر فردی را خالی و منفک از این شئون فرض کنیم تنها یک

بی روحی را در مقابل خود خواهیم یافت که بایستی آنرا تحویل گورستان نمود. پس وجود انسان آمیخته با امیال و احساساتی است که ناگزیر بایستی در مقام ارضاء و تأمین آن برآمد و از همین جاست که حق برای انسان تولید میشود و هر فردی برای ارضاء امیال خود یک رشته حقوقی را با خلقت خود همراه میآورد که سرسلسله آن حقوق را بایستی حق حیات دانست.

حق حیات منشأ و مولد انواع حقوقی است که انسان از نظر ادامه حیات و تأمین آسایش و سعادت خود بدان نیاز دارد و از این رشته حقوق، آن قسمتی که مربوط بتعیین روابط افراد بشر در زندگی اجتماعی است اساس و پایه علم حقوق را تشکیل میدهد. پس علم حقوق از یک سلسله حقوق فطری که طبیعتاً حاکم بر اعمال و روابط افراد بشر است سرچشمه میگردد.

کلمات و اصول عمده حقوق فطری عبارت است از حق حریت و حاکمیت اراده، اصل تساوی و برابری افراد در کلیه امتیازات اجتماعی، حق دفاع در مقابل ظلم و فشار، حق آزادی پیشه و شغل و انتخاب وسائل ترقی، اصل آزادی و حریت سیاسی، حق استفاده از تمام منابع حیاتی، حق ارضاء هزینه جنسیت و نظائر آن که لازمه خلقت و فطرت بشر است.

علم حقوق اعم از حقوق مذهبی، موضوعه، عادی، چیز تازه برای مردم نمیآورد، تنها طرز استفاده از حقوق فطری و حدود آن را تعیین مینماید. این علم میکوشد که حقوق فطری بشر را تدبیر کند و از تهدیداتی که ممکن است در طرز اجرای آن پیش آید جلوگیری کند و نیز سعی میکند که اجرای آن بر اساس اخلاق حسنه و موافق بانظم عمومی باشد.

پست‌ترین و ضعیف‌ترین قوانین عالم قانونی است که اذاجرای تمام و یا قسمتی از حقوق فطری بشر جلوگیری نماید و یا محدودیتهای غیر مجازی در آن بوجود آورد. این نوع از قوانین که اغلب مولود حکومتهای مستبدانه میباشد چندان دوام و ثباتی نداشته و بزودی پایه و اساس آن پاشیده و مضمحل میشود. چنانکه در قرون تاریک گذشته که اغلب ملل اسیر رژیم حکومتهای مطلقه بوده‌اند، ملت فرانسه اولین ملتی بود که به حقوق فطری بشر پی برد و با ایجاد یک انقلاب و شورش بزرگ اساس حکومت مستبدانه را برانداخت و اصول ۱۷۸۹ - حقوق بشر را شرحیکه در مقاله پیش گفته شد بدینا اعلام داشت.

اسلام در تاریخی مقدم بر اعلام حقوق بشر یعنی چهارده قرن پیش با حقوق فطری بشر هم‌آهنگی نمود و اصل «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» را بیان آورد. در آن هنگام انواع جور و ظام سراسر گیتی را فرا گرفته بود، سرنواشت حقوق ملل در دست جنک و جدال بود و قبیله فاتح حق خود

را در لباس نارسای فتح بر قبائل مغلوب تعیل میکرد ، وضع حکومتها قاهرانه و مستبدانه بود ، حقوق فردی و ملی مفهوم قابل تصویری حتی در اذهان زحمای آن عصر نداشت ، اجرای اصل حریت و ابراز شخصیتها گناه غیر قابل اغماض شمرده میشد ، در چنین زمان پیغمبر اسلام اصل آزادی بشر را بدینا اعلام داشت :

«الناس مسلطون علی اهلهم و انفسهم : بشر در محیط نفس و عمل خود طبعاً مختار و آزاد خلق شده است»

این اصل بقدری محکم و متین است که نه تنها علم امروز آن را قبول دارد بلکه قرنها خواهد گذشت و همچنان باعتبار خود باقی خواهد ماند .

اصل الناس . . . . . غایت عالی و نهائی حقوق را تعقیب مینماید زیرا هدف حقوق تأمین سعادت و آسایش فرد است و وصول باین هدف با طرز عمل و اجرای اصل مزبور بستگی ضروری و منطقی دارد .

اسلام با آوردن این اصل ، حقوق فردی را تقویت کرد و هر کس را نسبت بنفس و مال خود تسلط کامل و اختیار تام داد .

این اصل میدان فعالیت اراده و عمل را برای انسان باز مینماید تا هر کس بتواند شخصیت واقعی و حقیقی خود را بوجه شایسته نمودار سازد و حداکثر نیروی خود را در محیط عمل بکار اندازد .

منظور از سلطه نفس که در این اصل بکار برده شده همان اصل حریت نفس و حکومت اراده است که از اصول ثابت حقوق فطری است . اصل حریت نفس در حقوق اسلام اهمیت بسیاری دارد ، چنانکه اساس ترقی و سعادت ملل امروز تنها نتیجه اجرای همین اصل است . زیرا ملتی که حق آزادی و حاکمیت اراده نداشته باشد از تمام شئون و امتیازات اجتماعی محروم خواهد بود ، افراد چنین ملتی ابراز شخصیت نتوانند کرد ، حکومتی موافق میل و اراده خود نخواهند داشت ، استقلال کشور و حاکمیت ملی را نتوانند حفظ نمود ، در برابر ظلم و فشار حق دفاع نخواهند داشت ، پس چنین ملتی حق حیات خود را از دست داده و اسلام را از وجود خود متنفر و بیزار کرده است .

اصل حریت که از قاعده الناس . . . (از مفهوم سلطه نفس) استنباط شده شامل انواع حریت هائی است که افراد از نظر احتیاجات حیاتی بدان نیاز دارند از قبیل حریت سیاسی ، حریت پیشه و شغل و حریت دفاع در قبال ظلم و فشار و نظائر آن که جزء حقوق فطری بشر و لازمه خلقت او میباشد و اما حدود حریت در اسلام عیناً همان حدودی است که نعله حق طبیعی (فردیون) برای حقوق فطری آورده اند . بگفته فردیون «از برای اجرای حقوق فطری هیچ حدی جز منظور داشتن حق دیگران وجود ندارد» .

پیغمبر اسلام در زمینه تعدید اصل الناس ... اصل «لاضرر ولاضرار

فی الاسلام» را آورده است. تشریح این اصل بمنظور تعدیل اصل الناس... و برای جلوگیری از تعدیاتی است که ممکن است از اطلاق این اصل روی دهد و البته حفظ نظام اجتماعی نیز ایجاب مینماید که حدود آزادی افراد تعدیل شود و برابری و مساوات کامل که لازمه عدالت اجتماعی است برقرار گردد.

قاعده لاضرر از مفاد روایات متعدد و مختلفی که از حضرت رسول (ص) نقل کرده اند گرفته شده است. از جمله روایتی است در مورد سمره ابن چندب که با الفاظ مختلف نقل شده در موثقه زراره از (ابی جعفر) روایت شده است که سمرت بن چندب، نخلستانی داشت که درب ورود آن از خانه دیگری بوده و معمولاً بدون اجازه صاحب خانه به نخلستان خود میرفت، این عمل باعث شکایت صاحبخانه نزد حضرت رسول (ص) گردید، حضرت مالک درخت خرما را احضار فرمود و باو تکلیف کرد که بعدها بدون اذن صاحبخانه از خانه او عبور نماید مالک درخت اظهار کرد خانه را می است برای ورود به نخلستان و من حق دارم بدون اذن از خانه او عبور نمایم، حضرت فرمود پس درخت را بفروش، گفت نیفروشم، امر داد بن واگذار کن، خود داری کرد، سپس حضرت فرمود «انك رجل مضار لاضرر و لاضرار فی الاسلام»

بعضی از فقهایین کلمه ضرر و ضار را فرق گذاشته. ضرر را بمعنی زیان و ضار را بمعنی زیان وارد کردن توجیه نموده اند ولی بعضی دیگر گرفتاری بین این دو کلمه نگذاشته، تکرار آن را در کلام حضرت مبنی بر تأکید دانسته اند. کلمه (لا) را نیز بعضی ناهیه و بعضی نافی میدانند. دسته اول میگویند مقصود حضرت نهی از ارتکاب زیان است. و دسته دوم میگویند مقصود نهی ماهیت زیان است و در هر صورت معنی روایت این است که در اسلام حکمی که منشاء ضرر و زیان شود وجود ندارد.

فقهای اسلامی در زمینه جمع و توفیق بین قاعده لاضرر و اصل تسلط و همچنین بیان نسبت بین این قاعده و سایر ادله احکام و اصول علی از قبیل دلیل وجوب نماز و وجوب روزه و دلیل وفاء بمقدمه و نظام آن تحقیقات مفصل و بحثهای دقیق دارند و مفاد قاعده لاضرر را وارد و یا حاکم بر تمام ادله احکام و اصول علی میدانند و میگویند دلیل وجوب نماز و روزه و سایر دلایل احکام شرعی مخصوص بوردی است که تولید ضرر برای شخصی ننماید و همچنین قاعده تسلط و اجرای حق سلطه و حاکمیت افراد محدود بواردی است که باعث زیان غیر و تضییع حق دیگران نشود بنابراین از تلفیق و ترکیب اصل سلطه و اصل لاضرر اصل سومی بدست میآید که با نظریه فردیون کاملاً تطبیق میکند زیرا همانطوریکه فردیون اجرای حقوق

فطری را محدود بر هایت حق دیگران کرده اند، اسلام نیز حدود اصل سلطه و حاکمیت افراد را که از اصول ثابت حقوق فطری است، محدود بر عایت حقوق دیگران نموده و اجرای آن را در موردیکه ایجاد زیان نماید جایز نشمده است. پس از اینجا میتوان حدس زد که قسمتی از عقاید و افکاد فردیون مسکن است از حقوق اسلام گرفته شده باشد. م. ن. شریعت زاده.

## کسانیکه اول بار موفقیت‌هایی بدست آورده اند

**ابوالعباس احمد قلقشندی** در جلد اول صبح الاعشی فصلی در باره کسانیکه نخستین بار بکاری پرداختند باز کرده و میگوبد شناسایی بیدایش امور مهم از لوازم نویسنده است و ابوهلال عسکری در این باب کتابی نوشت و تماللی باره از آنها را در لطائف المعارف آورد آنگاه از صفحه ۴۱۲ تا ۴۵۳ همین جلد قسمتی از آنها را یاد کرد. اینک منتضباتی از آنها در این نشریه ذکر میشود:

نخستین کسیکه عدالتخانه برای مراجعه ستمدید گانت بنیاد نهاد امیر المؤمنین علی (ع) بود و آن قدر باقی بود تا زمانی که کسی روی رقمه دشنام می بدو نوشته در آنجا انداخت و حضرت آن محل را منعل ساخت.

نخستین بار احمد بن سلیمان الغلال «وزیر سفاح اول خلیفه عباسی» وزیر نامیده شده و از پیش کاتب میگفتند (۴۸۷)

نخستین واضع علم نحو ابوالاسود دلمی بود که با امر امیر المؤمنین علی (ع) قواعد نحو را تدوین کرد و نیز اوست که اول بار مصاحف را برای اعراب نقطه گذاری کرد.

ابو عبیده معمر بن مثنی اول بار غریب قرآن نوشت و الفاظ مشکل قرآن را شرح داد.

امام شافعی نخستین کسی است که در اصول فقه کتابی بنام «المرساله» نوشت مالک بن انس اول کسی است که در فقه کتابی بنام «الوطا» تألیف نمود.

خلیل بن احمد نخستین بار عروض را اختراع نمود و نیز اول کسی است که در لغت کتاب نوشت و کتاب «العین» خویش را بهر طرف مهجم مرتب ساخت. عبدالله بن الممتز اول بار در بدیع کتاب نوشت.

نخستین کسیکه روی راحله خطابه کرد و در حال خطابه بر عصا تکیه مینمود قس بن ساعده ایادی بود.

تیمم داری پس از دیدت منابر کناس شام اول کسی بود که برای پیغمبر اکرم منبر ساخت.

هنگامیکه ابوبکر قرآن را جمع کرد اول بار آنرا مصحف نامید.